

## غم غربت حافظ

محسن اکبرآبادی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

یدالله رحیمی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

عبدالله راز

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

### چکیده

غم غربت یا نوستالژی در اصطلاح روانشناسی حسرت و دلتنگی انسان‌ها نسبت به گذشته درخشان است. این احساس معمولاً به عنوان جلوه‌ای از رفتارهای ناخودآگاه انسان ظهور می‌یابد. اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی، اقتصادی فرهنگی، دوری از وطن، فقر و... در ایجاد احساس نوستالژی بسیار مؤثر است. شاعران و نویسندگان این فرایند روانی را به صورت‌های گوناگون در آثار و نوشته‌های خود بیان کرده‌اند. اما بعضی از آنها غم غربت را به گونه‌ای مؤثر و به صورت ابزارهای هنری برای بیان عواطف و احساسات خود به کار برده‌اند. در این مقاله پس از ریشه‌شناسی نوستالژی (غم غربت) و بهره‌گیری از نظریات روانشناسان به بررسی این فرایند روانی در اشعار حافظ و عوامل ایجاد آن پرداخته شده است و شیوه‌های تصویرآفرینی و استفاده‌ی هنری حافظ در بیان غم غربت ارائه شده است.

کلید واژه: نوستالژی، روانشناسی، حافظ، غزلیات، غم غربت.

### مقدمه

اصطلاح غم غربت یا نوستالژی در روانشناسی حسرت و دلتنگی انسان‌ها نسبت به گذشته است و معمولاً به صورت ناخودآگاه در رفتار انسان بروز می‌کند. اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، دوری از وطن، فقر و... در ایجاد احساس نوستالژی بسیار مؤثر است. این پدیده‌ی روانی هر چند

به تازگی وارد علوم مختلف فلسفی، ادبی و هنری شده؛ اما از دیرباز در رفتار انسان‌ها تجلی داشته است و شاعران و نویسندگان در آثار خود بارها به آن اشاره کرده، یا از آن استفاده نموده اند. «نوستالژی، حسرت گذشته، غم غربت و درد دوری است که بر پایه‌ی آن، شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته‌ی خویش گذشته-ای را که در نظر دارد، حسرت‌آمیزانه و دردآلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد» (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۳۹۵).

اصطلاح نوستالژی که در زبان فارسی به غم غربت یا حسرت گذشته ترجمه شده است، امروزه در حوزه‌های مختلف هنر، فلسفه و ادبیات بسیار کاربرد دارد. این اصطلاح از دو واژه‌ی nostos به معنی بازگشت و algia به معنی درد ساخته شده است. (شریفیان و تیموری، ۱۳۸۵: ۳۵) واژه نامه‌ی آکسفورد، نوستالژی را احساس ناراحتی و غم آمیخته با آرزو، موقعی که انسان در مورد حوادث خوشایند گذشته فکر می‌کند تعریف کرده است. در فرهنگ‌های علوم انسانی آن را به معنای حسرت و دل‌تنگی نسبت به ایام خوش گذشته و اشتیاق بازگشت به آن ایام، غم غربت، حسرت و دل‌تنگی دوری از وطن، خانواده، دوستان، اوقات خوش اقتصادی سیاسی و... به کار برده‌اند. آنچه مسلم است، نوستالژی حاصل یک واژه‌سازی جدید است که نخستین بار یک پزشک سوئسی به نام جوهانس هوفر در سال ۱۶۸۸ آن را به کار برده است. این اصطلاح ابتدا در حوزه روانشناسی و درمان بیمارانی که در اثر دوری از خانواده و دوستان در رنج بودند استفاده می‌شد؛ اما به زودی به حوزه‌های دیگر علوم انسانی نیز سرایت کرد. در حال حاضر نوستالژی یکی از پدیده‌هایی است که در جهان معاصر و در حوزه‌ی ادبیات و هنر نظر بسیاری از منتقدان را به خود معطوف داشته و کتابهای متعددی در این باره نوشته شده است. (رک. عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۶)<sup>۱</sup>

در بررسی‌های جدید ادبی، نوستالژی را به دو گونه شخصی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. بر پایه‌ی نوستالژی شخصی، شاعر یا نویسنده به دوره‌ای از زندگی فردی خویش نظر دارد، حال آنکه با توجه به نوستالژی اجتماعی، موقعیت اجتماعی ویژه‌ای که آفریننده در نظر دارد حائز اهمیت است؛ به گونه‌ای که گاه این موقعیت اجتماعی (جمعی) به منزله آرزو یا خواسته آفریننده اثر ادبی به شمار می‌آید که در قالب مقایسه با اکنونی ناخواسته و نامطلوب در اثر او ظهور پیدا کرده است. بنابراین در این مقاله تلاش نویسندگان بر آن است تا به مهم‌ترین زمینه‌های ایجاد نوستالژی در شعر حافظ پردازند و خاستگاه‌ها و عوامل ایجاد کننده آن را مورد بررسی قرار دهند

**موتیف‌ها و عوامل نوستالژی در شعر حافظ**

با توجه به پیش‌زمینه‌ها و تعاریفی که ارائه شد، می‌توان نوستالژی موجود در دیوان حافظ را به دو گونه‌ی شخصی و اجتماعی تقسیم‌بندی کرد:

#### ۱- عوامل شخصی

الف) حسرت و دل‌تنگی برای ازدست دادن عزیزان و نزدیکان از اعضای خانواده که باعث مرثیه‌خوانی و یادکرد آنان می‌شود.

ب) پیری و ضعف که موجب یادآوری دوران جوانی و از دست دادن آن است و... مواردی دیگر که تأسف و تأثر را نسبت به گذشته برمی‌انگیزد.

#### ۲- عوامل اجتماعی

الف) تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی دوران حافظ

ب) عوامل ناشی از ناخودآگاه جمعی

### تبیین عوامل شخصی فرایند نوستالژی در دیوان حافظ

#### الف: حسرت و دل‌تنگی برای از دست دادن عزیزان

گاهی یک شعر یا اثر هنری می‌تواند آگاهی‌های اجتماعی و شخصی مؤلف را به نمایش بگذارد. حافظ نیز در در اشعارش در موارد متعدد، شبکه‌ای از مناسبات شخصی خود را به تصویر می‌کشد. این بازنمایی معمولاً در مواردی صورت می‌گیرد که غم یا دردی شخصی بر او چیره شود، از این رو انگاره‌هایی از این غم پنهانی را بنا به قرائن و دلایل معنوی و صریح که در غم از دست دادن عزیزان خود سروده است را می‌توان در اشعار او ردیابی کرد. بازتاب این واقعیت نزد حافظ به نحوی بازتاب ساختار ذهنی اوست که نگرش او را به زندگی مشخص می‌کند، نگرشی که نوعی نوستالژی را در شعر او به وجود آورده است. البته این احساسات شخصی و درونی حافظ دارای نظمی مستمر در دیوان او نیست که نوعی نوستالژی مداوم و مستمر را با توجه به این احساسات به تصویر بکشد. حاصل این احساسات شخصی نوعی نوستالژی آنی است که گوشه‌ای از تجربه‌ی زیسته‌ی حافظ را نشان می‌دهد و در یک سخن می‌توان این نوستالژی‌های شخصی و آنی را تحت گستره‌ی نوستالژی عمومی‌تر و مستمری دانست که ناشی از ناخودآگاه جمعی و بینش هستی‌شناسانه‌ی حافظ است که در سطور بعد توضیح داده خواهد شد.

شاید در بدایت امر تعمیم نشانه‌های درونی شعر حافظ به حوادث تاریخی، اجتماعی و حتی شخصی، نوعی استدلال ساده‌انگارانه و ناشی از تسامح به نظر آید؛ اما دردیوان حافظ نشانه‌هایی صریح وجود دارد که رابطه‌ای مستقیم میان تأثرات ذهنی او و حوادث شخصی و اجتماعی زمان او ایجاد می‌کند. نمونه‌هایی از این موارد را که ظاهراً در غم از دست دادن فرزند خود سروده، می‌توان در اشعار ذیل جست:

از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزیز  
کنار دامن من همچون رود جیحون است  
یا در جایی دیگر:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند  
چه دید اندر خم این طاق رنگین  
به جای لوح سیمین اندر کنارش  
فلک بر سر نهادش لوح سیمین

اگر چه می‌توان نمونه‌هایی از این دست را در جای‌جای دیوان حافظ نشان داد، اما ذکر شاهد مثالهایی از این نوع از حوصله و هدف این مقاله خارج است. غرض و هدف از ذکر این شواهد تبیین نحوه‌ی نگرش و پیوندی است که حافظ میان تأثرات شخصی و شعر و هنر خود ایجاد می‌کند که سرانجام منجر به نوعی نوستالژی **آنی** در اشعار او می‌گردد.

غم از دست دادن عزیزان حافظ منحصر به فرزند نیست و بنا بر بعضی از شواهد «حافظ زنی داشت که با او می‌توانست اندوه تنهایی خود را از یاد ببرد، در سایه قدش بنشیند و فتنه روزگار خون‌آلود خویش را فراموش کند، اما این یار کزو خانه‌ی وی رشک پری بود، صحبتش دیری نپایید... با این همه عشق به خانه و خانواده همیشه در دل شاعر باقی بود» (زرین‌کوب، ۱۳۷۰: ۲۳۹). از این رو حافظ از ایام خوشی که با دوست سپری کرده است، با حسرت یاد کرده، باقی ایام را همه بی حاصلی می‌داند:

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت  
باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود  
و با اندوه و تألم خاطرات گذشته را که با دوست بر لب آب و سبزه بوده است با دلتنگی تمام به یاد می‌آورد:  
آن یار کز او خانه ما جای پری بود  
سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود...

#### ب) پیری، ضعف و از دست رفتن جوانی

از جمله مؤلفه‌های شخصی دیگر که در دیوان حافظ عامل ایجاد نوستالژی است، غم پیری و از دست دادن جوانی است؛ هرچند غم پیری و عوارض آن از درون‌مایه‌ها و مضامینی است که غالباً شاعران پارسی‌گوی بدان توجه نشان داده‌اند اما «نوع اشاره‌های حافظ به پیری قدری با شاعران دیگر فرق دارد. در شاعران دیگر حرف بر سر خستگی تن، کاهش حواس و... به طور کلی در درماندگی و سستی اندام است اما

حافظ پیری خود را در ارتباط با معشوق می‌نگرد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۸: ۹۱-۹۲). به عبارتی پیری حافظ را باید در بافت عاشقانه اشعارش و نقش آن را در کیفیت رابطه‌اش با معشوق در نظر گرفت. چرا که گزاره‌ی عشق و عاشقی ناگزیر غزل حافظ است؛ از این رو هرگونه مانع در راه رسیدن به این مقصد معناشناختی، عامل نوستالژی می‌شود و اینگونه است که پیری را مانع رسیدن به این مفهوم می‌داند:

چو پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو      رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی  
یا در جایی دیگر:

در این باغ از خدا خواهد دگر پیرانه‌سر حافظ      نشیند بر لب جویی و سروی در کنار آرد  
و نمونه‌های فراوان دیگری با این مضمون در دیوان حافظ وجود دارد که تداعی حسرت می‌کند. این نوع نوستالژی را به تعبیری ادبی و با توجه به افق و بافت معنایی و عاشقانه‌ی شعر حافظ می‌توان نوستالژی هجران نامید؛ یعنی دوری و هجران حافظ از عنصر غالب و مفهوم پیوسته و ذهنی‌اش (عشق)؛ و با فرض مرکزیت عشق در دیوان حافظ، هرگونه دوری از عشق، نوعی **کانون‌گزینی** محسوب می‌شود. بنابراین می‌توان نوستالژی ناشی از مؤلفه پیری را از همبسته‌های معنایی و یکی از مصادیق هجران دانست و به این اعتبار، دوری از جوانی و رسیدن به پیری باز نمود دوری از معشوق می‌شود که نوستالژی‌ای مستمر و اندوهی پایدار را به وجود می‌آورد.

در تقابل با پیری، جوانی است که در افق معنایی حافظ حکم آرمانشهر را به خود می‌گیرد، آرمانشهری که بنیان آن بر عاشقی نهاده شده است و در پی توجه به این ساحت است که:

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید      عمر بگذشته به پیرانه سرم باز آید

یا

هر چند پیر و خسته‌دل و ناتوان شدم      هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم  
بنابر آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که درک گوشه‌ای از فرایند نوستالژی در دیوان حافظ تا حدی منوط به نظام دلالتی‌ای است که خاستگاهی برون‌متنی دارد؛ دلالتی‌هایی که به حوادث و احساسات شخصی حافظ برمی‌گردد.

تبیین عوامل اجتماعی در فرایند نوستالژی در دیوان حافظ

## ۱- فرایند نوستالژی ناشی از ناخودآگاه جمعی

نوستالژی نوعی واکنش ناخودآگاه متأثر از حسرت و دل‌تنگی‌هاست، ناخودآگاهی که تولیدات ذهنی، شخصی و رفتارهای اجتماعی و روزمره شخصی در بستر آن صورت می‌گیرد. فرایند بازتابهای ناخودآگاه در اثر هنری که معمولاً خاستگاهی تمثیلی و خیالی دارد، مجال ترسیم بیشتری می‌یابد، زیرا «هنرمند به اعتبار گشودگی‌اش نسبت به قدرت خیال‌پردازی در فرایند خلق اثر هنری، همواره رابطه‌ای ممتاز با فرایند ناخود-آگاه دارد» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

پی بردن به نمودهای این ناخودآگاه در یک متن و راه یافتن به اندیشه‌های واپسین ذهن مؤلف آن، کاری پیچیده است؛ اما با بررسی ساختار کلی یک متن و تکیه بر مضمون‌های مکرر، به منظور دست‌یافتن به «وجه غالب و عنصر مشترک» موجود در یک متن می‌توان بازنمودهای حاصل از ناخودآگاه را کشف نمود. «ناخودآگاه فرد از طریق ناخودآگاه جمعی در تصویرها و خیال‌پردازی‌های خود سهیم می‌شود و این ناخودآگاه جمعی از همه دوره‌ها و فرهنگ‌ها می‌گذرد تا کلاً میراث نوع انسان را دربرگیرد. تصاویر ازلی معینی از این ناخودآگاه جمعی به روان فرد صادر می‌شوند که یونگ آنها را **کهن‌الگو** می‌نامد» (همان: ۱۴۳).

یکی از مفاهیم عام و قراردادی که در جهان‌بینی عرفان اسلامی نمود ویژه‌ای دارد، بحث **آفرینش** است که در قالب تمثیلات و تعبیر گوناگونی در اغلب آثار عرفانی منعکس شده است. با دقت و تفحص در دیوان حافظ می‌توان گفت که یکی از عناصر غالب و مکرر در دیوان حافظ، اسطوره‌ی آفرینش، هبوط، همبسته‌ها و وابسته‌های معنایی آن است. تکرار این مضمون در جای‌جای دیوان حافظ، حاکی از نوعی نظم منطقی و درونی میان غزلهایی است که به این **عناصر همبسته** پرداخته‌اند. نظمی که وجه‌های ساختاری به غزلها می‌دهد و آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. بی‌شک یکی از راههای کشف و درک ریشه‌های این مضمون (اسطوره آفرینش و هبوط) فهم کلام فرهنگی و تجربه‌ی زیسته‌ی حافظ است، یعنی نگاهی هرمنوتیکی به دیوان حافظ، به منظور تفسیر معناهای متکثر و کشف روابط ساختاری و دلالت‌هایی که در یک افق فرهنگی، این شبکه‌های معنایی همبسته را شکل داده‌اند؛ زیرا این نگاه، علاوه بر این که منجر به فهم تاریخی از متن موجود می‌شود، می‌تواند میزان ارتباط (چند سوپه) و نسبت هر یک از این عناصر تکرار شونده را با شبکه اصلی معنایی آشکار کند. تداعی پی‌درپی مضمون آفرینش حکم کهن‌الگویی را به خود می‌گیرد که تحت تاثیر ناخودآگاه حافظ، تصاویر ازلی معینی را به روان او صادر می‌کند و هرنوع تغییر نگرشی در این عنصر مرکزی، منجر به تغییر کل مدل و ساختار اشعار می‌گردد.

تکرار مصادیق معنایی اسطوره‌ی آفرینش مانند: آدم، حوا، گندم، گناه ازلی، روضه رضوان، الست، برق عصیان، آدم، صفی، عهد ازل و... همگی مؤید دیدگاه هستی‌شناختی و بنیانی حافظ به جهان اطراف خویش است. در این مدل هستی‌شناختی، پدیده‌ها و مضامین دیگر در دیوان، در تقابل و ترادف با این مضمون مرکزی است که معنای ضمنی خود را کسب می‌کنند. به عبات دیگر، این شبکه معنایی دلالتگر، همچون منشوری است که هر وجه آن، طیفها و پرتوهای منظمی (عناصر تکرار شونده) را در سطوح مختلف بازمی‌تاباند. وابستگی شدید حافظ به این اسطوره باعث شده تا هر عاملی که ذهن او را از این قضیه دور نگه دارد موجب نوعی نوستالژی در اشعار او شود.

آنچه مشخص است این است که این گفتمان چیره بر زبان و ذهن حافظ، مشخصه‌ی فردی او محسوب نمی‌شود؛ بلکه حاصل نوعی تعامل و تجربه‌ی زیسته‌ی او در یک بافت عرفانی و دینی است. جهان-بینی دینی حافظ تحت تاثیر این بافت است که نظم و منطق درونی خود را کسب می‌کند، زیرا "حافظ در مقام شاعر تنها گزارشگر حال‌های درونی خود در تجربه‌های روزمره زندگی نیست بلکه در مقام شاعر اندیشه‌گر، در طلب معنای کلی آن‌ها و اندیشه‌ها نیز هست یعنی معنای عام بشری و وجودی آنها ... ذهن او همواره با دسته‌ای از مفهوما و تعبیرها و اشاره‌ها و نمادها درگیر است. این درگیری پروسواس می‌باید حکایت از روابط معنی‌دار، میان آن نشانه‌ها داشته باشد که سرانجام بازنمودی از هستی را در ذهن او برپا می‌دارد، باز نمودی که در پرتو آن هر چیز و هر رویداد معنا و جایگاه ویژه‌ی خود را در جهانی معنادار می‌یابد" (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۸).

بنابر این می‌توان گفت مضامین موجود در دیوان حافظ شخصی نیست، بلکه نوعی مضامین و مفاهیم فرهنگی و اجتماعی است که ریشه در فضای اجتماعی و فرهنگی و بافت عرفانی اندیشه او دارد. چرا که ساختار ذهن انسان به گونه‌ای است که در مواجهه با برخی پدیده‌ها (دال‌ها)، به صورت ناخودآگاه، زنجیره‌ای از معانی و مفهوما (مدلول) را تداعی می‌کند. حاصل این دال‌ها و مدلول‌ها، معمولاً در آثار ادبی به صورت نماد و استعاره بروز می‌یابد. گاه این نمادها شخصی هستند که در این صورت با ناخودآگاه فردی روبه‌رو هستیم و گاه این نمادها ریشه در فضای تاریخی و فرهنگی دارد که مؤید ناخودآگاه جمعی است.

تکرار و بسامد بالای مضامین مربوط به اسطوره‌ی آفرینش و درام هبوط، که یکی از عوامل ایجاد نوستالژی در دیوان حافظ است، ریشه در یک سنت جمعی و فرهنگی منبعث از افق معنایی عرفانی دارد. انس و الفت حافظ با این مضامین باعث شده که به صورت ناخودآگاه این عوامل سرتاسر دیوان او منعکس

شود. آشنایی حافظ با علوم بلاغی (آثار عبدالقاهر جرجانی، سکاکي، خطیب قزوینی و...) علم کلام (آثارغزالی و امام فخر رازی) علوم عرفانی (مرصادالعباد، عوارف‌المعارف، اورادالاحباب، مصباح‌الهدایه ...) و به ویژه علوم قرآنی (تفسیر کشاف و تدبیر درخود قرآن) و مطالعه‌ی دیوان‌های عرب و عجم (رک. خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۱۶-۵۴) همگی زمینه‌ساز فضای فرهنگی و تاریخی و زیست‌جهان حافظ هستند و جهان‌بینی حافظ تحت تأثیر این مفاهیم شکل گرفته است.

داریوش آشوری در کتاب «عرفان و رندی در دیوان حافظ» یکی از مهمترین مباحث مطرح شده در دیوان حافظ را بحث اسطوره‌ی آفرینش و متعلقات مربوط به آن می‌داند و معتقد است که حافظ در این زمینه به شدت تحت تأثیر کتاب مرصادالعباد و کشف‌الاسرار بوده است. با فرض صحت این مطلب می‌توان گفت که هبوط و رانده شدن آدم از بهشت و دور شدن انسان از وطن اصلی خویش مهمترین عامل ایجاد نوستالژی در دیوان حافظ است. حافظ تحت تأثیر این پیش‌انگاره جمعی، به پدیده‌های اطراف خود نگاهی هستی-شناختی دارد. از این رو بیشتر پدیده‌ها در ذهن او، به صورت ناخودآگاه، به این مبنا و پیش‌زمین اصلی (هستی - آفرینش) ربط پیدا می‌کند.

غم غربت و دوری از وطن که در آثار شعرا و عرفای دیگر تحت عنوان غربت روح نمود پیدا کرده است در دیوان حافظ، علاوه بر معنای کهن‌الگویی‌اش، در یک گسترش معنایی، به محیط اجتماعی اطراف حافظ نیز سرایت کرده است. وطن در دیدگاه شاعران معنی‌گرا به مکان جغرافیایی و مسقط‌الرأس انسان محدود نمی‌شود بلکه روح انسان مرغی از چمن روضه‌ی رضوان است که به سبب دوری از وطن مألوف خود دچار غم غربت شده است و بدین سبب همچون نی، ناله و شکایت خود را برای جدایی و دوری از نیستان ازلی حکایت می‌کند:

تو را از کنگره‌ی عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این خاکدان چه افتاده است

اما چنان که اشاره کردیم غم غربت حافظ و غربت روح او به ماجرای هبوط محدود نمی‌شود بلکه این غم گسترش معنایی پیدا می‌کند و به مضامین و پدیده‌های این جهان مادی و زمینی نیز سرایت می‌کند. در پی این گسترش معنایی است که میخانه نماد بهشت می‌گردد و هر گونه دوری از آن منجر به ایجاد غم و نوستالژی در حافظ می‌شود. مدرسه و مسجد نماد زمین می‌شود که حافظ از ورود به آنها سرباز می‌زند، از این رو است که این‌گونه می‌سراید:

گر مسجد به خرابات شدم عیب مکن مجلس و عظم درازست و زمان خواهد شد



یا:

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از روز ازل حاصل فرجام افتاد  
 و در این ذهنیت هستی‌شناسانه است که زاهد و شیخ، مفتی، امام، ... همگی به چهره‌هایی تبدیل می‌شوند که  
 باعث دوری حافظ از وطن مألوف (بهشت و میخانه) می‌گردند؛ در نتیجه حافظ نسبت به آنان حالتی تدافعی  
 می‌گیرد و در مقابل، مشتاق وصل رند و ساقی و پیر مغان و ... است زیرا اینان در پیوند با میخانه قرار می-  
 گیرند:

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است      ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

یا:

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم      دولت در این سراسر است و گشایش در این در است  
 از جمله وابسته‌های معنایی دیگر که در ارتباط با این شبکه معنایی است بحث توبه و بازگشت است. توبه  
 در این بافت، معنایی ساخت‌شکنانه به خود می‌گیرد، یعنی از وجهه شرعی فراتر می‌رود و در ساحتی طنز-  
 گونه ضمن نفی هرگونه زهد ریایی، در ارتباط به معشوق و میکده و... که نمودی هستی‌شناسانه به خود  
 گرفته‌اند مطرح می‌شود:

کرده‌ام توبه به دست صنمی باده‌فروش      که دگر می‌نخورم بی‌رخ بزم‌آرایی  
 توبه‌ی حافظ در این بافت نه بازگشت و پشیمانی از عدم به جا آوردن تکالیف شرعی؛ بلکه بازگشت مجدد  
 به معشوق، می و میکده و... است که از آنها دور افتاده است. به عبارتی دیگر توبه، مامنی می‌شود که حافظ  
 در تسکین نوستالژی خود به آن پناه می‌جوید.

#### عوامل اجتماعی - تاریخی نوستالژی در اشعار حافظ

دیوان حافظ را می‌توان آینه‌ی تمام‌نمای عصر او دانست. سقوط ارزش‌های اخلاقی و مذهبی، رواج  
 ریاکاری و فریب، انقلاب زمانه و «آن فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت» در این قرن بر نابسامانی اوضاع و  
 احوال افزوده است و «چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند». نامردی امیر مبارزالدین درکشتن شاه شیخ  
 ابواسحق و فرزند خردسال و بی‌گناهی، نامردی شاه شجاع و برادرانش در میل کشیدن چشم پدر خود، امیر  
 مبارزالدین، و نیز کشته شدن شبلی فرزند شاه شجاع به دستور پدر نمونه‌هایی از نابسامانی و فساد عصر حافظ  
 است. به تعبیر خواجه «از کران تا به کران لشکر ظلم است».

باید اذعان داشت که آرام‌ترین و آسوده‌ترین ایام زندگی حافظ در دوران ابواسحق سپری شده است. زیرا او به شاعران توجه فراوان می‌کرد و به حافظ ارادت می‌ورزید. حافظ نیز در برخی غزلهای خود از دوران او با حسرت و اندوه یاد کرده و مرثیه گفته است و همواره غم ایام خوش از دست‌رفته و آرزوی بازگشت به آن دوران را در سر پرورانده است:

راستی خاتم فیروزه‌ی بواسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

و بدین ترتیب حسرت و اندوه خود را از کوتاهی عمر او بیان می‌دارد: «در کف غصه‌ی دوران دل حافظ خون شد». اما این دوران کوتاه دیری نمی‌پاید و سختگیری‌ها و ریاکاری‌های امیرمبارزالدین، که محتسبی بد طینت بود، شروع می‌شود زیرا او نیز «چون دگران، قرآن را دام تزویر می‌کرده». این گونه رفتارهای وی باعث می‌شود وفادارترین مردمان نیز حسرت را گذشته بخورند که: چه شده پس از آن که روشنایی صبح یک‌باره بردمیده بود، ما دیگر بار مجبوریم در ظلمات روزگار بگذرانیم؟! (ر.ک، طغرل، ۱۳۸۱: ۱۸۷).

از این رو است که من حافظ دیگر شخصی نیست؛ من اجتماعی است که درد زمانه را بیان می‌کند و هم از این روست که فضای شعر حافظ، به دلیل توجه‌اش به حوادث اجتماعی و تاریخی، فضایی نوستالژیک است و نوعی غربت همگانی را بازمی‌تاباند. «او هربار حسرت مردم روزگار خود را از ایام خوشی و شادی و آسایش عمومی را در قالب غزلی در کنایه به صورت حسرت خویش از گذشت «روز وصل دوستداران» و «بانگ نوشانوش یاران» و «خنده‌های مستانه‌ی صهبا» و «صحبت شبها با نوشین‌لبان» به یادها می‌آورد» (ریاحی، ۱۳۶۸: ۴۶-۴۷). مجموعه این عوامل اجتماعی و تاریخی است که باعث می‌شود حافظ به دنبال برون‌رفت از این فضای سنگین و پراندوه باشد. بنابراین اندیشه یک آرمانشهر را در ذهن حافظ ترسیم می‌کند. این آرمانشهر حالت تدافعی او نسبت به غم غربت است. گاه سطوحی از این اندیشه با فضای عاشقانه شعر او هم‌مقطع می‌شود و با اتکا به صنایع و صور ادبی و وجهه‌ای زیباشناختی به آن می‌دهد:

شهر خالی است ز عشاق مگر کز طرفی مردی از خویش برون آید و کاری بکند

ذکر این نکته ضروری است که انگاره‌ی حافظ در ترسیم آرمانشهر صرفاً آینده‌نگر نیست بلکه گاه با تکیه بر سنت و گنجینه‌ی فرهنگی خود، نمودی ازلی به آن می‌بخشد و پایه و اساس آن را بر داستان و اسطوره‌ی آفرینش و بهشت و... می‌نهد. پس این آرمانشهر در پی گفتگو و مکالمه‌ی پیوسته میان سنت و گذشته‌ی فرهنگی و افق آینده‌نگر او شکل می‌گیرد و ساحتی فرازمانی به آن می‌بخشد. مصداق تاریخی و

زمینی این آرمانشهر در میکده و میخانه و خانه‌ی خمّار تعین می‌یابد و نمود اسطوره‌ای آن در بهشت و روضه‌ی رضوان آشکار می‌گردد.

نتیجه‌گیری:

غم غربت یا نوستالژی یکی از مؤلفه‌های بنیادین شعر حافظ است. بسیاری از زیبایی‌های هنری حافظ در غزلیاتش از غم غربت و نوستالژی وی نسبت به گذشته‌ای درخشان و ستودنی سرچشمه گرفته است. عوامل فردی و اجتماعی مختلفی (به صورت ناخودآگاه) در ایجاد حس نوستالژی در شعر حافظ و تقویت جنبه عاطفی و احساسی شعر او مؤثرند:

از دست دادن عزیزان و نزدیکان از جمله زن و فرزند که شاعر در اندوه و حسرت آنان اشعاری نغز و مرثیه‌هایی دردآلود سروده است.

اوضاع نابسامان عصر حافظ در زمان حکومت امیر مبارزالدین و یاد ایام خوش گذشته در دوران حکومت شاه شیخ ابواسحاق اینجو بسیاری از غزلیات حافظ را تحت تاثیر قرار داده است. بنابراین می‌توان گفت درک گوشه‌ای از فرایند نوستالژی در شعر حافظ منوط به نظام دلالتی‌ای است که خاستگاهی برون‌متنی دارد. حسرت و دلتنگی و شکوه دوری از وطن (مألوف ذهنی)، داستان آفرینش، هبوط و رانده شدن از وطن اصلی (بهشت)، گناه نخستین، توبه و بازگشت، هجران و دوری از معشوق از جمله مهمترین عوامل اجتماعی در شکل‌گیری فضای نوستالژیک در شعر حافظ به شمار می‌آیند. برجستگی و نقش هریک از این عوامل در فرایند ایجاد نوستالژی، به بافت معنایی و اندیشگانی شعر بستگی دارد. مجموعه این عوامل باعث می‌شود که حافظ برای رهایی از غم غربت و فضایی پراندوه زمان، در صدد ترسیم یک آرمانشهر (ذهنی) برآید.

پی‌نوشت

۱- از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نوستالژی پناهگاه (sanctuary of meaning nostalgia) اثر جنل.ال.ا. ویلسون (wilson.o.l.jenel) (موضوع این کتاب رابطه میان نوستالژی و شخصیت افراد است)، آینده نوستالژی (the future of nostalgia) اثر سوتلانا بویم (Svetlana boym) از دانشگاه هاروارد، اخلاق و نوستالژی در رمان معاصر (ethics and nostalgia in the contemporary novel) اثر جان جی. سو (su.john) از دانشگاه کمبریج که به تحلیل نمودهای نوستالژی در رمان معاصر می‌پردازد. (جهت مشاهده نمونه‌های بیشتر: رک. عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۶)

## منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۷) عرفان و رندی در شعر حافظ، تهران، مرکز.  
انوشه، حسن (۱۳۸۱) فرهنگنامه ادبی فارسی، جلد دوم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.  
خرمشاهی، بهاالدین (۱۳۶۶) حافظ نامه، تهران، علمی و فرهنگی.  
\_\_\_\_\_، \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸) حافظ، تهران، طرح نو.  
ریاحی، محمد امین (۱۳۶۸) گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران، علمی.  
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۰) با کاروان حله، تهران، علمی.  
شریفیان مهدی و شریف تیموری (۱۳۸۵) «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی»، کاوش نامه، بهار و تابستان، شماره ۱۲، ۳۳-۶۲.  
طغرل، خسرو (۱۳۸۱) مه خورشید کلاه، تهران، آتیه.  
عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۸۷) «غم غربت در شعر معاصر»، گوهر گویا (۲ پیاپی) ۱۵۵-۱۸۰.  
مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۳) دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.